

نگاه کارشناس

لبنان: نگاهی از سوریه

لیدیا ویلسون*
ترجمه ع. فخریاسری

قلب جنگ لبنان در سوریه می تپد . همه جا حس می شود . در تاکسی ها و مینی‌بوس ها، به‌جای موسیقی یا اصوات مذهبی صحبت از اخبار جنگ است؛ در شادترین کافه‌های دمشق ساعت به ساعت موسیقی با عناوین خبری الجزیره قطع می شود؛ حتی از نمایشگرهای اطراف سالن های بدنسازی، به‌جای ویدیوهای آموزش تکنیک‌های بدنسازی و موسیقی، آخرین سخنرانی شیخ حسن نصرالله پخش می شود.

اما با همه این احوال، این شایعات و تبادلات اخبار روزانه است که احساسات مردم را در سوریه به بالاترین سطح آن نگاه داشته و در عین حال پی بردن به حقیقت ماجرا در لبنان را برای آنها دشوار ساخته است. احساسات و عواطف مردم سیران تند و در عین حال روشن و بدون ابهامند: مظاهر حمایت گسترده و یکپارچه از حزب الله، در همه جا به چشم می خورد، سخاوتمندسی بیش از اندازه، از جمله نسبت به هزاران پاننده لبنانی که از مرز عبور کرده‌اند، اندوه، افسردگی و خشم، عنصر تحقیر، که احساسات ملی گرایانه را تحکیم می بخشد، احساسات منفی – از گرفتار توم با توطئه گرفته تا حس خیانت و اتدوه– نسبت به «جامعه جهانی»، بسیاری از سوری‌ها این تخصصات را جنگی غیروستقیم در کشور خود و نیز تهدیدی واقعی، می‌پندارند. مناسباتشان با لبنان هر چند در سطح سیاسی با اختلاف نظر همراه بوده، بسیار نزدیک و شخصی است: تقریباً هر سوری دارای خانواده یا دوستان لبنانی است، برای عبور از دو طرف مرز نیازی به پاسپورت ندارند، حتی در گرفتن شماره تلفن لازم نیست کد کشور را بگیرند. مردم خود را اعضای یک خانواده بزرگ تلقی می کنند. اگر بخواهیم قدری جلوتر برویم، باید بگوییم سوری‌ها و لبنانی‌ها در واقع، یک ملت‌اند.

احمد جوانی ۲۶ ساله و شدیداً ملی گرا صحبت از «تهاجم علیه مردم ما در لبنان» می کند. این واقعیت در کلام فارس، که او نیز ۲۶ سال سن دارد، با عبارت «مقاومت مردم ما پیروز خواهد شد» بازتاب می یابد. در سطحی کلی تر، جنگ، نزدیکی حتی بیشتری نسبت به گذشته را با مردم لبنان موجب شده است به قول سراب، تاریخ نگار، «با این جنگ، بار دیگر این احساس به ما دست می دهد که صرف‌نظر از این که دولت‌ها چه می کنند، مردم بیش از پیش به یکدیگر نزدیک می شوند.»

■ **تاج حلق**

همه این حرف‌ها به کنار، جنگ گله‌ها و شکوه‌های دیرپا علیه اسرائیل و غرب را زنده کرده است. سوریه از زمان جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۶۷، زمانی که اسرائیل بلندی‌های جولان– سرزمینی که همواره یادآور احساس تلخ سرخوردگی در سوریه‌بوده– را به اشغال خوددرآورد، رسماً با اسرائیل در حال جنگ است. مخاصصات مسلحانه همواره محیط مناسبی برای بروز خشم و نارضایتی علیه اسرائیل و غرب بوده‌اند. لونا که دانشجوی است می گوید: «ما به این احساسات عادت داریم. تمام زندگی مان را با تهاجم اسرائیلی‌ها گذرانده‌ایم. «نظام آموزشی و رسانه‌ها در سوریه این دیدگاه‌ها را تقویت می کنند. با این حال شهروندان سوری تنها سخنان یکدیگر را تکرار نمی کنند، بلکه به زبان خود علل و شرایط بروز جنگ را بیان می کنند.

شاته، یک خانم خانه‌دار، چنین می گوید: «به‌نظر من دلایل زیادی [برای جنگ] وجود دارند، ولی مهمتر از همه انحراف‌اذهان از اتفاقات و اقدامات [اسرائیلی‌ها] در فلسطین و عراق است. ائمر مدیر کافه‌ای در دمشق از نگاه دیگری به موضوع می نگرد: «ریشه‌های این جنگ، برمی گردد به سال‌های بسیار دور. به‌نظر می‌رسد اسرائیل زمانی که در سال ۲۰۰۰ از لبنان خارج شد، مانند همه بازندگان دل خوشی از حاصل کار خود نداشت. « معاذ، فلسطینی– سوری، سخن‌اش را قطع می‌کند: «چرا فکر می‌کنید تا‌رودخانه[،طیانی پیش رفتند؟ اسرائیل همیشه دنبال آب بوده، دلیل‌اش اینه. « این شبیه همان نظریه توطئه است که ریشه‌ای چندین دهه‌ساله دارد و مدعی است دو خط‌ای بر روی بزرگ‌ترین رودخانه (در دور سوریه تارم داولد) نشان از رودخانه‌های نیل و فرات، مرزهای سرزمین مورد طمع اسرائیل دارند. پس کانون توجه مردم در سوریه سرزمین عربی است.

حمایت از حزب الله، مانند تمام لبنانی‌هایی که به سوریه هجوم آورده‌اند، فراتر از اعتقادات مذهبی است. خالد ۲۶ ساله، می گوید: «در طول ماه گذشته روزی بیست و چهار ساعت برای پاننده‌ها کار می‌کردم و متأسفانه نشنیدم‌ا که حتی یک نفر، هر دینی که دارد، حزب الله را ملامت کند. به‌نظر من نداشتن طیفی از نظرات سیاسی، فی نفسه پدیده خطرناکی است» صداهای دیگری نیز به گوش می‌رسند، منجمله مردمی است در مصاحبه با روزنامه‌ی می گویند مخاصصات ادامه دارد و ابتکارات دیپلماتیک به کندی پیش می‌روند و موج آرای مردمی بیش از پیش رو به سوی حزب الله دارد. مردان جوان سوری، که برخی از آنها در تظاهرات خودانگیزخته و بی وقفه علیه اسرائیل در خیابان‌ها شرکت می کنند، مرتب لاف می زنند. شاته می گوید، «دوست ندارم جنگ به نفع [اسرائیلی‌ها] پایان گیرد. نمی‌خواهم شاهد تحقیر لبنانی‌ها باشم. آرزو دارم جنگ آنقدر ادامه پیدا کند، که چیزی نصیب حزب‌الله و لبنان شود. «مواجه شدن با چنین همبستگی بسیار نزدیکی تا حدی غریب به نظر می‌رسد، ولی جنگ عملاً‌سوری‌ها را بیشتر سر حزب‌الله قرار داده است. اگر هم شکاف‌هایی وجود دارد، اما پیدا کردن آن شکاف‌ها دشوار است.

لیدیا ویلسون در حال حاضر مشغول دریافت درجه دکتر از فلسفه عرب در سده‌های میانه از دانشگاه کمبریج است. وی اکنون یازده ماه است که در دمشق زندگی می‌کند.

منبع: Opendemocracy.net

بررسی سیاست ضدتروریستی روسیه دو بحران گروگانگیری

ترجمه: **محمود فاضلی بیرجندی**

بخش پایانی

سؤال اساسی این است که آیا حادثه تروریستی خونبار سوم سپتامبر ۲۰۰۴ در مدرسه شهر بسلان قابل پیشگیری نبود؟ البته تردیدی نیست که تروریست‌های مهاجم به مدرسه بسلان آدم‌کشان بی‌رحمی بودند. (فقط «سرهنگ» در همان نخستین روز حمله ۲۰ نفر از پسران دانش‌آموز را به ضرب گلوله از پای درآورد.) همچنین معلوم شده که آنان مقادیر فراوانی سلاح و مواد منفجره با خود داشتند. اما با همه اینها خواسته‌های این عده آزادی ۲۷ نفر شورشی از زندان را ۲۷ نفر در حمله ماه ژوئن به اینگوگن دستگیر شده بودند. خواسته دیگر گروگانگیران گفت‌وگو با مقامات دولتی بود. از طرفی روسلان آشف رئیس جمهوری پیشین اینگوگش در روز دوم سپتامبر شخصاً به مدرسه بسلان رفته و از تروریست‌ها درخواست کرد تا ۲۴ نفر مادر و کودک را آزاد کنند. اما از بدحادثه انجام‌گفت‌وگو برای آزادی بقیه گروگان‌ها در هر مرحله از سوی FSB تعویق افتاده و عملی نگردید. روز اول سپتامبر ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه در پی ملاقات نیکولای پاتروشف رئیس FSB و دیگر مقامات ارشد پلیس با وی به موجب دستور تلفنی به بسلان مقرر ساخت که رئیس FSB در آن ساعت به عهده الکساندر ژاژوشکوف رئیس جمهوری اوستیای شمالی و دیگر مسئولان آن جمهوری قرار داشت. به دنبال صدور این فرمان پاتروشف رئیس FSB در معیت رشید نورقالی اف وزیر امور داخله دولت روسیه با هوایما به منطقه قفقاز شمالی پرواز کرد. اما آن دو بنا به دلایلی که تاکنون هم مشخص نشده به بسلان نرفته و به مسکو بازگشتند. اما شخصی که فرماندهی بحران را در بسلان به عهده گرفت به جای پاتروشف و ژنرال ولادیمیر پورینچف همان کسی بود که در حادثه خونبار نجات تئاتر دوبروفکا نیز سمت فرماندهی داشت. پورینچف به محض آنکه فرماندهی بحران بسلان را بر عهده گرفت اقدام به طراحی برای هجوم به ساختمان مدرسه کرد. در حالی که مسئولان سیاسی اوستیای شمالی به چنین امری اعتراض داشته و به حل ماجرا از طریق گفت‌وگو امیدوار بودند. از طرفی FSB هم از در مخالفت با اقداماتی درآمد که به منظور آزادسازی ۲۷ شورشی زندانی به جریان افتاده بود و می‌توانست منجر به آزادی عده‌ای از گروگان‌ها شود. و انگاه ارسال داشت تا در صورت آمادگی برای گفت‌وگو از آن طریق با وی تماس گرفته شود دستگاه امنیتی FSB خط تلفن او را قطع کرد. از اقدامات منفی دیگر هم صورت گرفت که به هنجگی در جهت مصامتت از انجام گفت‌وگو با تروریست‌ها بود. خاتم آتا پولیتکوفسکایا روزنامه‌نگار سرشناس روس به قصد آنکه پای اصلاان مسخدوف را به گفت‌وگو با گروگانگیران بکشد در روز دوم سپتامبر بر هوایمایی سوار شد که از مسکو عازم بسلان بود. اما او موفق به انجام این مقصود نشد. اسکان چایی که وی در هوایما نوشید آلوده به سم بود و این روزنامه‌نگار ساعاتی

شاید همانگونه که شخصیت جالب و مرموز

محمدهلی فروغی جناب آقای غفرانی را بر آن داشت که مطالبی تحت عنوان سیری در عقاید سیاسی محمدهلی فروغی را برای صفحه علوم سیاسی روزنامه شرق تهیه کند همان شخصیت مرموز و نیز مطلب آقای غفرانیان قلم مرا وادار کرد تا در تکمیل و نقد مطلب ارائه شده بار دیگر فرصتی را فراهم بیاورم تا چشم خوانندگان شرق درنگی دوباره بر این صفحه انباشته بیشتر توجه شما را به چاپ مطلب مذکور می‌گلدرد و هم اینکه سرآغاز سخن باز شود نظری کلی به مطلب آقای غفرانیان می‌انداзіم. مطلب آقای غفرانی با یک بیوگرافی از آقای فروغی آغاز شده بود و سپس در ادامه اشاره‌ای به تفصیلات ایشان تا تدریس در مدرسه علوم سیاسی شده بود. سپس با توجه به اینکه نقش پدر ایشان محمدهسین ذکاءالملک را در تربیت فروغی موثر می‌دید به معرفی پدر ایشان پرداخته و از خدمات ارزنده فرهنگی و سیاسی پدر مطالبی را ذکر کرد. در شماره بعد که بسلان با عنوان صلح هم فداکاری می‌خواهد ابتدا از اقتصاد سیاسی و مانیفست فروغی در این زمینه سخن به میان آمده بود پس از فعالیت ایشان در دیپلماسی عمومی و فعالیت فروغی در عرصه بین‌المللی مطلبی ذکر شده بود، آن‌گاه متن سخنرانی وی در ۱۶ مهر ۱۳۲۰ پس از سقوط دیکتاتوری رضاخانی ارائه شده بود و نویسنده از خوانندگان خواسته بود که خط‌مشی سیاسی و عقیده فروغی را از خلال متن سخنرانی برداشت کنند که سخنرانی مذکور حاوی مفاهیمی چون آزادی، قانون و قانونگذار و انواع حکومت و وظایف کارگذار حکومت بود. در ادامه از همه سخنری فروغی و روش بحث دیالکتیک سقراط که فروغی به خوبی از آن استفاده می‌کرده است صحبت شده بود و مثالی برای این مهارت فروغی ذکر شده بود. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که اگر خوانندگان عزیز علاقه‌مند به خلاصه‌برداری باشد و نمی‌پسندند و احساس می‌کنند که این خلاصه‌برداری حتی از نویسنده آن مطالب ضایع می‌کند می‌توانند به شماره‌های ۸۱۸ و ۸۱۹ روزنامه شرق مورخ ۴ و ۵ مرداد ۸۵ صفحه ۶ (علوم سیاسی) مراجعه کرده و اصل مطلب را مطالعه بفرمایند. صرفاً هدف بنده از این خلاصه‌برداری آمادگی ذهنی خوانندگان است. بگذریم، حال به سراغ محمدهلی فروغی می‌رویم تا از زاویه‌ای دیگر او را بشناسیم که شاید در بعضی موارد به مطالبی که در مورد وی آمده بود نقضاتی چند را دارا باشد. محمدهلی فروغی در سال ۱۲۵۴ ش بد دنیا آمد. پدرش محمدهسین خان ذکاءالملک بود و جد اعلای این خانواده به گفته مهدی بامداد از یهودیان بغداد بود که برای تجارت به ایران آمدند و در اضنهان سکنی گزید و مسلمان شد. فروغی در ۳۲سالگی از بنانگذاران لی بیضاری ایران بود و در این لُ به مقام استاده‌اعظم یا عنوان چهره افتخاردار نائل شد. شاید کسانی که با بنیاد فراماسونری و فراموشخانه در ایران آشنایی داشته باشند می‌دانند این بنیاد در طول

بررسی سیاست ضدتروریستی روسیه

دو بحران گروگانگیری

ترجمه: **محمود فاضلی بیرجندی**

بخش پایانی

بعد در بیمارستان جان سپرد. ژنرال پورینچف و همکارانش نیز علاوه بر طراحی حمله به ساختمان مدرسه بسلان وارد برقراری ارتباطات گسترده‌ای با رسانه‌ها شدند که هدف از آن واژگون‌جولوه دادن واقعیت اوضاع به منظور هموار ساختن راه اجرای نقشه‌هایشان بود. آنها ترتیبی دادند تا رسانه‌ها ارتباط بین تروریست‌های مستقر در مدرسه بسلان با شبکه خونریز القاعده را با شدت و حدت بازتاب دهند. آنها در چارچوب همین برنامه وسیع تبلیغاتی شایعه‌ای را بین مردم منتشر ساختند حاکی از آنکه برخی ایستگاه‌های تلویزیونی عرب‌زبان پیشنهاد آمادگی برای برقرار ساختن تماس‌هایی با تروریست‌ها را داده‌اند. در خلال ساعاتی که حمله به مدرسه از سوی ماموران دولتی در جریان بود هم یکی از ژنرال‌های FSB در برنامه‌ای که از تلویزیون دولتی روسیه پخش شد تا آنجا رفت که اعلام کرد ۹ تن از تروریست‌ها عرب و حتی یکی از آنان سیاهپوست مسلمان است. سازمان امنیتی روسیه حتی تعداد افرادی را که در مدرسه به گروگان گرفته شده بودند، درست اعلام نکرد و مدعی شد که ۳۵۴ نفر هستند. حال آنکه شمار دقیق آنان به طوری که همگان می‌دانند بیش از ۱۲۰۰ نفر بود. وقتی تروریست‌ها مطلع شدند که تلویزیون دولتی عده گروگان‌ها را به تکرار کمتر از واقع اعلام می‌کند به خشم آمده و رفتارشان با گروگان‌ها بی‌رحمانه‌تر شد. شورشیان در محامو نظارت بر بمبی بود هدف قرار دادند. که دلمان بخواهد با شما می‌توانیم بکنیم. زیرا شماها ۱۲۰۰ نفر نشنیدو فقط ۳۵۴ نفرید. مقامات حکومتی بقیه شما را لازم ندارند.» گزارش‌های منتشره از حمله ماموران به مدرسه شماره یک بسلان هنوز مورد تردید قرار داده. خصوصاً در مورد علت وقوع انفجارهای اولیه در حوالی ساعت یک بعدازظهر روز سوم سپتامبر اختلاف‌نظرها زیاد است. بنا به یکی از روایت‌ها تک تیراندازان FSB از طریق یکی از پنجره‌ها پای یکی از شورشیان را که مامور نظارت بر بمبی بود هدف قرار دادند. هم ریخت. احتمال دیگر آن است که عوامل FSB خود به مواد منفجره‌ای که در دیوارهای مدرسه کار گذاشته شده بود تیر انداخته باشند. هر چه که بوده باشد ۳۰ دقیقه پس از وقوع انفجار هزاران FSB بود که ساختمان‌های مجاورت مدرسه موضع گرفته بودند آغاز به آتش افکنی توسط دستگاه‌های قوی به سقف سالن بزرگ مدرسه کردند که در نتیجه آتش گرفته و فرو ریخت و موجب شد که تعداد زیادی از گروگان‌ها در آنجا کشته شوند. در همان جین تانک‌ها و نفربرهای زرهی به درون مدرسه یورش بردند و با شلیک به بنای ساختمان مدرسه موجب مرگ تعداد دیگری شدند. در اینجا نیز همچون قضایای تئاتر دوبروفکا عملکرد فوریت‌های پزشکی و سایر خدمات مربوطه فوق‌العاده نارسا بود. از ماموران آتش‌نشانی خبری نشد و کسی نبود که آتش‌سوزی سالن مدرسه را خاموش کند. (گروگان‌های زخمی در همان سالن بودند.) تا آن‌که

علوم سیاسی



حدود دو ساعت پس از شروع آتش‌سوزی ماموران آتش‌نشانی سر رسیدند و تازه در آن موقع هم آب کافی نداشتند. آب‌پالانس هم به تعدادی که باید، نیامده بود. واکنش پوتین، رئیس جمهوری روسیه به این فاجعه خونین همچون موارد مشابه، آن بود که گروگانگیران در بسلان را به تروریسم بین‌المللی ربط داده و بر ادعای خود دایر بر دست داشتن زا‌کایف و مسخدوف، جدایی‌خواهان میانه‌رو چینی در این حادثه تأکید ورزد. (همین ادعا و تکرار آن بود که زمینه کشتن مسخدوف به دست ماموران ویژه دولت روسیه در ماه مارس ۲۰۰۵ را مهیا ساخت.) واقع امر که رئیس جمهوری روسیه هم لاید بر آن واقف است از این قرار بود که فاجعه مدرسه شماره یک بسلان تلفن با زا‌کایف در تماس بودند تا ترتیب آمدن مسخدوف به بسلان به منظور گفت‌وگو با تروریست‌ها را بدهند. منابع چندی گفته‌اند که ورود مسخدوف به بسلان قریب‌الوقع بود. در گزارش‌خبر کمیسوین پارلمانی اوستیای شمالی درباره حادثه بسلان آمده است: «کسانی که بیشترین نفع را از ورود مسخدوف به قضایای می‌بردند طبعاً گروگان‌ها و خانواده‌هایشان و نیز شخص مسخدوف بودند. موقعیت احتمالی او در چنین اقدامی، اعتباری را برایش به ارمغان می‌آورد و او را عنصری صلح‌جو معرفی کرده و بر موقعیت وی برای رهبری مشروع چوچنسنان در گفت‌وگو با دولت مرکزی صحه می‌گذاشت.» این دستاورد، آخرین چیزی بود که FSB و کرملین خواستار آن بودند. مسئولان محلی FSB در بسلان آگاه بودند که اتخاذ تصمیم محله مدرسه شماره یک جان صدنها انسان بی‌گناه را به خطر می‌اندازد، اما محلاظات سیاسی بر باقی مسائل چرید. نقش شخص ولادیمیر پوتین در این فاجعه‌ها چیزی است که کسی تاکنون امکان ورود به آن و تحقیق درباره‌اش را نیافته است. اما نمی‌توان منکر شد که رئیس جمهوری روسیه مسئول اصلی در این دو رویداد خونین بوده است. پوتین قبل از هر چیز بنا به گفته یکی از افسران پیشین کی‌جی‌بی (KGB) و رئیس سابق FSB از درون با طرز کار دستگاه‌های امنیتی آشنایی دارد. رئیس فعلی FSB نیکولای پاتروشف سال‌ها در کی‌جی‌بی با پوتین همکار بوده و از دوستان صمیمی اوست. چنانچه عناصری در داخل دستگاه‌های امنیتی به طریقی سر در پی تشویق و تقویت تندرها در چچن داشتند پوتین از آن باخبر بوده است. نفس همین که دست‌اندرکاران این دو بحران با کمترین واکنش‌ها و بی‌بررسی‌ها رو‌برو شدند جای سئوالاتی را در سربان انگیزه‌های رئیس جمهوری روسیه باز می‌گذارد. در دیواره سه مامور پلیس به اتهام کوتاهی در تأمین مدرسه به محاکمه

■

در نقد عقاید سیاسی محمدهلی فروغی

فروغی از نگاه دیگر

جواد بهنامی کازرونی

سالیان درازا هر ضربه‌های مهلکی را بر ملت و کشور ایران وارد کرده است. برای کسب اطلاعات بیشتر توجه شما را به کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران از آقای اسماعیل راینن جلب می‌کنم. انگاه برای خوانندگان این مطلب حاصل خواهد شد که مدگرایی و به‌روز بودن دلیل گرایش فروغی به مجمع فراموشخانه نیست. فروغی از مدرسین و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود که توسط فراماسون‌های سرشناس چون میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن‌خان بنیاد نهاده شد. این مدرسه که بعدها داشکنده حقوق شد در پس وجهه‌ای که تربیت کادر وزارت امور خارجه بود مکانی برای تربیت فرزندان طبقه حاکم ایران و آمادگی برای احراز پست‌های کشوری بود و در همین مکتب بود که آنها فرهنگ غرب و غرب‌زدگی را تجربه می‌کردند و آنچنان که مدیران این مکتب می‌خواستند برای اجرای اهداف استعماری و شوم آنان آماده می‌شدند. خان ملک ساسانی می‌نویسد: «عرب به یاد دارم یک روز درس تاریخ‌نشدیم و گفت‌وگو از مستعمره‌های انگلیس بود که آیا خود اهلای قادر به اداره کردن ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمدهلی ذکاءالملک گفت: آقایان شما هیچ‌وقت سرداری برای دوختن به خیاط داده‌اید؟ همه گفتند: آری. گفت: این خیاط سرداری شما گذرانده است؟ همه گفتند: البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی به منزل آوردید آستین‌هایش تکان می‌خورد؟ همه گفتند: نه. گفت: پس چه چیزی لازم بود که آستین‌ها را به حرکت درآورد؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستینش باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود هم همین بود که بدانیان ایران همان دست‌های حرکت است. تا دست دولت انگلیس در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد. حال فکر کنید که در این مملکت و با اینگونه استادان که وابستگی خود را اینگونه به اربابان خود اعلام می‌داشتند چه شاگردانی باید به بدله‌حاکمیت تزییق می‌شدند. در ضمن کمال حال و هوای آن مدرسه نیز روشن می‌شود.

■ **فروغی و دیکتاتوری پهلوی**

نقش فروغی در به سلطنت رسیدن رضاخان و سپس پسرش غیرقابل انکار و نیز بسیار قابل توجه است اما در ابتدای بحث این سؤال پیش می‌آید که فروغی لیبرال، دموکرات و قانون‌مدار کدام‌الوی است؟ از آن‌روای که فروغی خود را در رضاخان میرنچ و سردار قزاق می‌دید که اینگونه برای به سلطنت رسیدن رضاخان و در ادامه پسرش تلاش‌های زیادی را انجام داد. همین مکی مورخ معاصر می‌نویسد فروغی از بدو پیدایش رضخان از جهت هوش فطری و با لحاظ آگاهی از سیاست انگلستان در جهت تمرکز حکومت قدرت و ایجاد دیکتاتوری همواره او را تقویت می‌کرد و در بسیاری بازی‌های سیاست

کشیده شدند و رئیس محسلی FSB، والری آندری‌یف، به دنبال آن ماجرا از کار برکنار شد. اما وی اندکی بعد به جانشینی رئیس دانشگاه FSB منصوب شد که سستی بسیار برجسته است. همچنین شخصی که مدیر اصلی در هر دو بحران دوبروفکا و بسلان بود یعنی پورینچف در ماه مه ۲۰۰۵ به عالی‌ترین رتبه ژنرالی در ارتش ترفیع داده شد. اما نفرت انگیزتر از همه اینها رویه‌ای است که کرملین

برای قلب کردن حقایق این دو بحران گروگانگیری در پیش گرفت. گزارش رسمی دادستان کل که در اواخر سال ۲۰۰۵ انتشار یافت همان داستان کینه‌ار تکرار می‌کرد که حادثه مدرسه شماره یک شهر بسلان کار تروریست‌ها بوده و از طرفی واکنش مقامات مربوطه در بحران نیز براساس کفایت و کاردانی صورت گرفته است. در این گزارش همچنین تصریح شده که گروگانگیران سی و دو نفر بودند که یک نفر از آنان زندمانده و به محاکمه کشیده خواهد شد. حال آنکه شاهدان عینی به تأکید می‌گویند که تعداد گروگانگیران بسیار بیش از این عدد بوده و تنی چند از آنان هم موفق به فرار شده‌اند. سازمان غیردولتی «صدای بسلان» که با شرکت گروگان‌های زنده جان‌مانده در فاجعه مدرسه شماره یک بسلان و خانواده‌های کشته‌شدگان در مدرسه تشکیل شده در ماه نوامبر سال ۲۰۰۵ نامه دردمندان‌ای خطاب به دولت‌ها و روزنامه‌نگاران غربی ارسال کرد. در قسمتی از این نامه می‌خوانیم: «پس از آن که شهر کوچک بسلان ۳۰۰ نفر را در خاک خود جای داد از این که چه‌را شده‌ایم بی‌شبی پای ما قرار دارد گرانییم و به این جهت از شما خواهان آتیم که به جای ارسال پول برای ما، به جای ارسال دارو و کمک‌های بشردوستانه برای ما، فقط کمک کنید تا ابعاد این رویداد تروریستی مورد تحقیق قرار گیرد. . . ما واقعاً نمی‌دانیم چه کسی دستور این جنایت را صادر کرده است. . . چرا اقدامی برای جلوگیری از وقوع آن صورت نگرفت و مقصر چه کسی است.» اگر به آنچه‌اخیراً برسر مارینا لیتوینویچ، زنی روسی آمده که تا‌زمانی ایترتینی Pravdaslana.ru را راه‌اندازی کرده و در آن اطلاعات گرا‌رنهایی در باره فاجعه گروگانگیری در مدرسه بسلان گرد آورده شده باشد به این نتیجه برسیم که تا خانواده‌های بسلانی بخواهند از مسئولان دولت روسیه پاسخی بشنوند که آنان را رضی و روشن کند از قرار معلوم راه درازی در پیش است. خاتم لیتوینویچ در یکی از خیابان‌های مسکو به صورتی حیوانی به دست جانیان ربوده شد و به او گوش‌زد شد که مواظب کارهایی که می‌کند باشد. انتشار هر کتاب یا مقاله درباره آن دو فاجعه در هیچ‌یک از رسانه‌های روسیه باز می‌گذارد. در دیواره

نتیجه برسیم که تا خانواده‌های بسلانی بخواهند از مسئولان دولت روسیه پاسخی بشنوند که آنان را رضی و روشن کند از قرار معلوم راه درازی در پیش است. خاتم لیتوینویچ در یکی از خیابان‌های مسکو به صورتی حیوانی به دست جانیان ربوده شد و به او گوش‌زد شد که مواظب کارهایی که می‌کند باشد. انتشار هر کتاب یا مقاله درباره آن دو فاجعه در هیچ‌یک از رسانه‌های روسیه باز می‌گذارد. در دیواره

نتیجه برسیم که تا خانواده‌های بسلانی بخواهند از مسئولان دولت روسیه پاسخی بشنوند که آنان را رضی و روشن کند از قرار معلوم راه درازی در پیش است. خاتم لیتوینویچ در یکی از خیابان‌های مسکو به صورتی حیوانی به دست جانیان ربوده شد و به او گوش‌زد شد که مواظب کارهایی که می‌کند باشد. انتشار هر کتاب یا مقاله درباره آن دو فاجعه در هیچ‌یک از رسانه‌های روسیه باز می‌گذارد. در دیواره

نتیجه برسیم که تا خانواده‌های بسلانی بخواهند از مسئولان دولت روسیه پاسخی بشنوند که آنان را رضی و روشن کند از قرار معلوم راه درازی در پیش است. خاتم لیتوینویچ در یکی از خیابان‌های مسکو به صورتی حیوانی به دست جانیان ربوده شد و به او گوش‌زد شد که مواظب کارهایی که می‌کند باشد. انتشار هر کتاب یا مقاله درباره آن دو فاجعه در هیچ‌یک از رسانه‌های روسیه باز می‌گذارد. در دیواره

■ **فروغی و فرهنگ ایران**

فروغی تروریسم سلطنت پهلوی بود. نطق فروغی در برابر رضاخان که حاوی تمام عناصر ایدئولوژی شوونیسم شاهنشاهی و باستان‌گرایی است برای مردم ایران این آموزه را به همراه دارد که مردم ایران با چه شاهی و با چه اندیشه تابناک باستان‌گرایانه‌ای روبه‌رو هستند. جالب‌است بدانید انتخاب نام پهلوی هم ابتکار فروغی بود و پهلوی‌ها مجبور به تغییر نام خود شدند تا رضاخان در عرصه نام‌زنی یگانه و بی‌همتایان خود، جلالت فرهنگی و سیاسی ناشی از این ایدئولوژی چون حذف الشمار هجری و جایگزین کردن تاریخ شاهنشاهی، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و . . . صرفاً برای سخن فرهنگ ملی ایران از درونمایه اسلامی در دل این مردم بود. در این راستا علاقه فروغی به شاهنامه فردوسی و تبدیل آن به کتاب مقدس ایدئولوژی شاهنشاهی قابل توجهیه است. شاهنامه‌ای که خود غم‌نامه ظلم شاهان و دردنامه بی گناهان بود کارش به جایی می‌کشد که مرحوم بهار را به فریاد درمی‌آورد که: «اشار بی‌پر و مادر را پهلوی هم قرار داده‌اند و اسم آن را شاهنامه گذاشته‌اند. بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست می‌گویند تو وطن‌پرست نیستی. بدین گونه فروغی مکتبی را با ایدئولوژی که قوتش را از زور و هر شاه می‌گرفت پایه‌ریزی کرد که هر روز بر قدرت شاه می‌افزود و او را مقام یک ابرمرد و یک نیمه خدا می‌سازند. متأسفانه کسانی که فروغی را بخواهند از زاویه وهم‌آلود و تاریک تاریخ معاصر ایران نگاه کنند صد درصد دچار اشتباه خواهند شد. زیرا کارهای این شخصیت مرموز تاریخ معاصر ایران آنقدر دقیق و حساب شده و بی عیب و نقص است که کمتر کسی به خود اجازه می‌دهد به نیات خیر این اعجوبه‌یمن نظر کجی بیندازد اما تنها با تحلیلی ساده و با کنار هم گذاشتن تکه‌های پازلی که درمیان قدرتمند اینگونه افراد باعث شده هرکدام در گوشه‌ای تاریک از تاریخ بیفتد پی به شخصیت اسرارآمیز ایشان نخواهد برد. ایلاموام که توانسته باشم از زاویه‌ای دیگر محمدهلی فروغی را به خوانندگان عزیز معرفی نمایم. والسلام علی من التبع الهدی.

سال سوم ■ شماره ۸۳۷ **شرق**

اندیشه سیاسی

لذت جرمی بتنام و سود همگانی

رضا پارسا

نمی‌توان از «سود» و «لذت» سخن گفت و نام «جرمی بتنام» را بر زبان نیاورد. این متفکر انگلیسی سر هجده و نوزده (۱۸۳۳–۱۷۳۸) اگرچه در تفکر عقلانی مشرب بود، اما برخلاف فیلسوفان هموطن خود که همواره بر مدار محافظه‌کاری و اعتدال حرکت می‌کردند، رفتاری انقلابی داشت. این رفتار اما برآمده از نگاه و اندیشه متفاوت وی نسبت به متفکران انگلیسی نبود. متفکران انگلیسی، محافظه‌کار و اهل مکتب تجربی‌اند، از آن روی که معتقد به سیر تکاملی طبیعی هستند و بر این اندیشه‌اند که فهم و توانایی انسان اگرچه می‌تواند یاری‌دهنده پیشرفت در این سیر تکاملی باشد اما نمی‌تواند تغییراتی اساسی را به‌وجودآورد. اما بتنام بی‌اعتقاده به سیر منظم تکامل طبیعی، اعتقاد به نامنظم بودن این مسیر تکاملی داشت و از همین روی هم بود که می‌گفت، «اکنون» ادامه «گذشته» نیست و می‌توان قطع رابطه کرد با آنچه پیشتر روی داده و سپس جهان را بر نقشه‌ای دیگر سازمان داد. بتنام، بنا بر چنین اندیشه‌هایی، خود را به متفکران فرانسوی نزدیک می‌دید، اگرچه اجزای زندگی او کماکان با روحیات یک متفکر انگلیسی همخوانی داشت. چه آنکه زندگی‌ای بی‌ماجرا و همگوشه‌گرایانه و به دور از هیاهو و درگیری، در تطابق با همان رویه یکنواخت انگلیسی او بود. موضوعات مورد علاقه او اگرچه متنوع و متکثر بود، از اقتصاد و الهیات تا حقوق و سیاست و از روانشناسی تا اخلاق، اما موضوع اصلی پژوهش او، حقایق بود. همچنانکه اکثر اعضای خانواده وی نیز از وکلای دعایوی بودند، او نیز در ۱۵ سالگی وارد کانون وکلای انگلیس شد، بتنام اما تحقیق در علم حقوق و فلسفه حقوق را بر شغل وکالت ترجیح داد و به پژوهش و نوشتن در زمینه «حقوق» پرداخت. در بحث و سخن از حقوق و قانونگذاری است که بتنام نظریه معروف خود، «اصل سودمندی» را مطرح می‌کند. او معتقد است که از میان امکانات مختلفی که در هر مورد در برابر ما وجود دارد، باید آن امکان را برگزینیم که بیشترین سعادت یا لذت را برای بیشترین تعداد از افراد مهیا می‌سازد: «غایت و هدف یک قانونگذار باید سعادت

مردم باشد، در امور قانونگذاری، اصل راهنما باید سودمندی همگان باشد اما برای اینکه این اصل را با کارایی کامل اجرا کنیم، سه شرط باید رعایت شود. نخست آنکه، باید مفهوم مشخص و دقیقی برای واژه سودمندی قائل شویم. دوم آنکه باید حاکمیت عالی و تقسیم‌ناپذیر این اصل را با نفی مطلق هر اصل دیگر، اعلام کنیم و در اجرای این اصل نیز هیچ استثنایی را در هیچ مورد قائل نشویم. سوم اینکه باید نوعی روش محاسبه یا «ساب اخلاقی» را کشف کنیم که به‌وسیله آن بتوانیم به نتایجی نرسیم. «بتنام معتقد بود که جست‌وجوی لذت و گریز از درد، تنها غایت و هدف آدمی است حتی در لحظه‌ای که انسان بزرگترین لذت را از خود دریغ می‌کند و یا دردهای سنگینی را بر خود هموار می‌کند نیز به دنبال لذت دیگر است. او بدین ترتیب ابتکار کردن و گذشت را نیز اگرچه با صرف‌نظر کردن از برخی لذت‌ها همراه بود اما در مسیر کسب لذتی دیگر می‌دانست. او بدین ترتیب در توصیف «اصل سودمندی» می‌گفت که در هر استدلالی، اساس کار ما باید محاسبه و مقایسه دردها و لذت‌ها باشد و هیچ اندیشه دیگری را نباید در استدلال خود دخالت دهیم. اصل مورد نظر بتنام اما اگرچه در ظاهر بسیار ساده و منطقی به نظر می‌آید اما بتنام از سنجش میزان درد و لذت در تصویب یک قانون سخن می‌گوید و این در حالی است که معیار مطلقاً دقیقی برای آزمایش هر قانون پیشنهادی‌ای وجود ندارد و اینچنین است که یکی از منتقدین بتنام می‌گوید: «اصل سودمندی آنچنان ذهنی است که نتیجه‌گیری‌های شخصی بر اساس آن، داهی در یک جهت و زمانی در جهت دیگر است.» بتنام در مواجهه با حکومت انگلیس، بنا بر اعتقاد یک اصل سودمندی، خواستار دموکراتیک‌سین سخن می‌گفت تا احتمال حاصل شدن بزرگترین لذت برای بیشترین تعداد از افراد فراهم آید. بتنام حکومت را به «فر پزشکی» تشبیه می‌کرد و می‌گفت که کار قانونگذار را مانند کار یک پزشک، گزینش میان چند سر است، چرا که از نظر او، هر قانونی به هر حدی که شر است و نقض آزادی به حساب می‌آید. او بر این ترتیب می‌گفت: «قانونگذار باید از دو امر بقین حاصل کند. اول اینکه همواره حوادثی که او می‌کوشد از آنها جلوگیری کند در واقع شر هستند و دوم اینکه این شرها بزرگتر از شرهایی هستند که او در قالب وسیله از آنها استفاده می‌کند.» جرمی بتنام بدین ترتیب هم اندیش با آن آنالیزبست‌های فرانسوی‌ای که به‌نظر می‌آمد که حکومت را با لذت، یک «شر» می‌دانستند. جرمی بتنام را اگرچه متفکری لیبرال می‌دانند اما تفاوت است میان اندیشه‌های او و دیدگاه‌های افرادی همچون جان لاک، چه بسا هم لاک و هم بتنام، حامی مالکیت خصوصی باشند و این وظیفه را یکی از اصلی‌ترین وظایف دولت بدانند اما لاک از آن روی چنین حکمی می‌دهد که معتقد به حق طبیعی آزادی و زندگی مناسب برای انسان‌ها است. بتنام ولی اگر حامی مالکیت خصوصی و حمایت دولت از مالکیت خصوصی است، از آن رو است که نتیجه تحقق مالکیت خصوصی را، تأمین سعادت عمومی و سودمندی همگانی می‌داند. «لاک» بر اساس اخلاق اینچنین است که بسیاری، بتنام را طرفدار مکتب «اصالت عمل» دانسته‌اند، مکتبی که با دور شدن از مکتب ایدئولوژیک، مورد اقبال‌ی روزافزون نیز قرار گرفته است.

